



تقریر درس خارج فقه فرهنگ آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجة الإسلام قادر بریسم	جلسه	۶	تاریخ	۱۴۰۱/۰۸/۱۹
عنوان ۱	فقه فرهنگ کلان				
عنوان ۲	فصل اول: فقه فرهنگ کلان حاکمیت				
عنوان ۳	مباحث فقه فرهنگ باورها				
عنوان ۴	مبحث سوم: فرهنگ باورهای حاکم بر روابط بین حاکمیت و بین مردم				
عنوان ۵	اصل نهم: اعتقاد به حرمت شهروندی در جامعه اسلامی				
عنوان ۶	اصل دهم: اصل عدم احساس برتری نسبت به سایرین				

درآمد بحث

بحث ما در اصول حاکم بر روابط بین حاکمان یا دستگاه حاکمیت و مردم بود. البته اصول مربوط به فرهنگ باورها، یعنی اصول حاکم بر فرهنگ باورها. باورهایی که رابطه بین حاکمیت و دستگاه حاکمیت که شامل همه تشکیلات کشوری و لشکری خواهد شد. گفتیم یک اصول فرهنگی وجود دارد که باید حاکم بر این رابطه بین دستگاه حاکمیت و بین عامه مردم باشد.

در بحث‌های گذشته به هشت اصل اشاره کرده‌ایم که آخرین آن، اعتقاد به این که کار خیر و کار بد نسبت به مردم در همین دنیا مکافات دارد. البته همه کارها پاداش و کیفر دارد. اگر کار، کار خوب باشد پاداش دارد و اگر کار بد باشد کیفر دارد. منتهی گاهی بحث کیفر و پاداش اخروی است که پاداش و کیفر اخروی نسبت به همه اعمال وجود دارد:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۱؛

اما در خصوص رفتار با مردم یعنی اعمال خیر نسبت به مردم، هم پدر و مادر، هم بستگان، هم اقارب، هم صله رحم، صله مؤمنین، کار خیر، خدمت به مردم یا عکسش، مردم آزاری، قطع رحم، عدم احسان یا عدم ادای حقوق پدر و مادر، قطع رحم آنها و به طور کلی از جمله مسائلی که مربوط به رفتارهای دنیوی است. در دستگاه حاکمیت هم همین قانون جاری است که این گونه رفتارها پاداش و کیفرش در همین دنیا داده می‌شود، علاوه بر پاداش و کیفر اخروی. رفتاری که انسان با مردم دارد در همین دنیا پاداش و کیفرش را می‌بیند. من دیدم جایی مثلاً طرف می‌گوید من به دعای

۱. سوره زلزله: ۷ و ۸.

مادر به این جا رسیدم. خوب این حرف ها درست است، همین رضای مادر کافی است؛ البته دعای مادر اثر فزاینده ای دارد. همین رضایت مادر، رضایت پدر، رضایت مردم، اینکه کسی کاری بکند که موجب خوشی مردم شود، موجب کارگشایی از مشکلات مردم شود، این ها چیزهایی است که در همین دنیا پاداشش به انسان داده می شود و خدای نکرده اگر بد عمل بکند جزایش در همین دنیا داده می شود. و این مسأله مهمی است این که همه دستگاه های حاکمیت این باور را داشته باشند که خدمتشان به مردان جزای خیر در همین دنیا به دنبال دارد، و العیاذ بالله کارشکنی و دشوار کردن کار مردم و ایجاد مشکل در کار مردم در همین دنیا عقوبت به دنبال خواهد داشت. و این غیر از مجازات اخروی است عرض کردیم و آیاتش را خواندیم که: «وَلَنُذِيقَهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»^۱؛ یعنی قیامت به حسابشون می رسیم اما به آنجا اکتفا نمی شود. یا داستان سوره قلم را گفتیم که: «إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ * وَلَا يَسْتَثْنُونَ»^۲؛ که این آیات همین مطلب را می رساند با این که این ها مؤمن بودند. از روایات استفاده می شود که این ها خدا را قبول داشتند و این طور نبود که کافر باشند؛ اما درعین حال این ها می گفتند که پدر ما آدم بی حکمتی بوده است و بلد نبوده است دنیای خودش را اداره کند، و با بی تدبیری اهل بذل و بخشش بوده و بین فقرا تقسیم می کرد. تصمیم گرفتند که «لا یستثنون» بعد می فرماید:

﴿فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ * فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ﴾^۳؛

بعد از این آیات، خداوند متعال می فرماید:

﴿كَذَٰلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْأَخْرَىٰ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۴؛

عذاب آخرت بزرگتر از این عذاب دنیوی است. بهر حال این را بحث کردیم.

اصل نهم: اعتقاد به حرمت شهروندی در جامعه اسلامی

بحث امروز اصل نهم از این اصول حاکم بر رفتار بین حاکمان و بین مردم است.^۵

۱. سوره سجده: ۲۱.

۲. سوره قلم: ۱۷ و ۱۸.

۳. همان: ۱۹ و ۲۰.

۴. همان: ۳۳.

۵. البته این بحث را که اینجا می کنیم گذرا بحث می کنیم؛ چون اگر بخواهیم مفصل بحث کنیم هر یک از این عناوین خودش بحث مفصلی دارد؛ منتهی چون که ما می خواهیم به اصطلاح ساختار بحث فقه فرهنگ را تبیین کنیم، می خواهیم استخوان بندی اصلی این بحث را مطرح کنیم و لذا خیلی به شواهد زیاد اشاره نمی کنیم و ادله زیاد نمی آوریم. یکی به دلیل اینکه می خواهیم بحث، طولانی نشود، لذا به بعضی از شواهد اکتفا می کنیم؛ دیگر اینکه اینجا هدف ما استیعاب و استقصاء شواهد و دلایل نیست آن مقداری که ما دلیلی داشته باشیم که بتواند حرف ما را تأیید کند اکتفاء می کنیم.

اصل نهم این است که اعتقاد به حرمت شهروندی در جامعه اسلامی، و حرمت شهروندان، اظهار محبت و لطف نسبت به آنها است. و این مطلب مهمی است؛ یعنی دست اندرکاران، کارگزاران، تشکیلات حکومتی، با این نگاه به مردم نگاه کنند که اینها شهروند شهر خدایند. شهروند حکومت الهی اند. به تعبیر برخی از روایات عیال الله اند. به خصوص اینکه شهروند حکومت اسلامی اند. این شهروندی حکومت اسلامی خودش یک ارزش است. این غیر از ارزشی است که جزو ارزش های انسانی باشد. اما خود شهروند جامعه و حکومت اسلامی، همین شهروندی، یک ارزش است که حتی شامل غیر مسلمان هم می شود. یعنی غیر مسلمان هم به عنوان یک شهروند حکومت اسلامی و شهروند دولت اسلامی احترام دارد و باید کارگزاران به این نکته توجه کنند که احترام شهروند و احترام شهروندی باید نگه داشته شود. بر اساس همین اعتبار بعضی از نمادهای شهروندی محترم باید باشد. اینکه می گویند پرچم باید احترام گذاشته شود، حرف درستی است؛ چرا که پرچم یک امر عرفی نیست؛ البته عرفی هست اما تنها عرفی نیست؛ بلکه شرعی هم هست. دلیلش این است که پرچم، نماد حکومت اسلامی است و نماد شهر اسلامی است. لذا حرمت دارد، نماد است و شعار است از شعائر اسلامی به حساب می آید. مثل چوب و خشت مسجد است. مسجد البته حرمت دارد؛ اما چوب و خشتش هم حرمت دارد. این را باید توجه کنیم که چیزی که تبدیل به شعار می شود این حرمت دارد. مثلاً شتری که حاجی در راه خدا در حج به عنوان هدی در نظر می گیرد، حرمت دارد که خداوند متعال می فرماید: «وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ»^۱.

میزان شعار بودن

لذا این را ما در بحث فقه الشعائر آورده ایم و بحث کرده ایم که میزان شعار بودن چیست؟! انتساب به خدای متعال، انتساب به امر و رضای خدا، انتساب به فرمان خدا، نه آن انتساب خلقی، بلکه انتساب تشریعی. در انتساب خلقی ما همه چیزمان متعلق به خداست. شیطان هم مخلوق خداست. ما دو جور انتساب داریم:

۱. انتساب خلقی و تکوینی؛

۲. انتساب تشریعی.

یعنی انتساب به شرع و قانون خدا، انتساب به حکومت خدا، این انتساب به امر خدا، انتساب به شرع خدا است که شعاریت ایجاد می کند. و لذا حرمت پیدا می کند و اهانت به او جایز نخواهد بود. حضرت علی صلوات الله و سلامه علیه در بخشی از عهدنامه مالک اشتر این جمله را دارند که می فرماید:

«أَشْعِرُ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سُبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صَنَفَانِ إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ»^۲؛

این فرمایش و این بخش از عهدنامه مالک اشتر تأییدی است بر آنچه عرض کردیم که خود شهروندی دولت اسلامی و خود انتصاب در حکومت اسلامی حرمتی ایجاد می کند. البته ممکن است که برای غیر منتصب هم حرمتی داشته

۱. سوره حج: ۳۰.

۲. نهج البلاغه؛ ص ۴۷.

باشد اما این حرمت، حرمت آكد است، حرمت ویژه است. بنابراین باید کارگزاران دولت اسلامی نسبت به همه مردم با احترام رفتار کنند، وظیفه آنهاست. باید در دل برای آنها حرمت والایی قائل باشند و وقتی این باور در قلب نهادینه شده باشد در عمل هم منعکس خواهد شد. البته ما فعلاً بحث از باورها می‌کنیم. می‌گوییم در عالم باورها باید باورش‌ان این باشد که همه شهروندان دولت اسلامی، همه شهروندان شهر اسلامی به عنوان شهروند دارای حرمت‌اند. یعنی به عنوان شهروند باید حقوقش رعایت شود.

اصل دهم: اصل عدم احساس برتری نسبت به سایرین

اصل دهم، اصل عدم احساس برتری نسبت به سایرین، یعنی باز کسی که مسئولیتی در دولت اسلامی دارد، کارگزار است و در تشکیلات مدیریتی حکومت اسلامی جایگاهی دارد نباید خودش را از مردم برتر بداند. این حالت که از مردم برتر است متکبر بشود، خودش را از مردم بهتر بداند، این ممنوع است. اصلاً تکبر حرام است کلاً، و تکبر نمودن نسبت به مردم و خلق خدا و شهروندان جامعه اسلامی هم منهی عنه است شرعاً، آن هم در عالم باور و در عالم تصدیق و نه فقط در رفتار. ما دو جور تکبر داریم: یکی تکبر رفتاری و یکی اعتقادی. در اعتقادش هم نباید همچنین تکبری وجود داشته باشد. در بعضی از روایات داریم^۱ که اینکه خودش را نسبت به مؤمن دیگر برتر ببیند حتی در حد برتری در بند کفش، در این حد هم نهی شده است. حالا کسی فرض کنید معصیتی می‌کند، خلافی مرتکب می‌شود، تو دادگاه محکوم می‌شود، زندانش می‌اندازند، شلاقش هم می‌زنند حالا ممکن است آدم بگوید که الحمدلله که من آدم خوبی هستم این جرم را مرتکب نشدم، کار بد را مرتکب نشدم. پس من بهتر از اون هستم، نه حتی در این حد روایت داریم به این مضامین؛ البته که این دلیل نیست ممکن است کسی که کاری کرده، جرمش هم ثابت شده رفته دادگاه، محکوم هم شده اما ممکن است او جهات برتری داشته باشد که به لحاظ آن جهات برتر ممکن است از ما بهتر باشد. ممکن است که انسان نقصی داشته باشد به نقص غیر بین، نقص غیر آشکار که دیگری آن نقص را نداشته باشد. اما ممکن است شخص دیگر یک نقص آشکاری داشته باشد که این نقص آشکار او، بد جلوه می‌کند چون آشکار است. و ممکن است آثاری مثل آثار قضایی بر او بار شود. اما این به این معنا نیست که نزد خدا او بدتر از ما باشد و ما بهتر از او هستیم. اجمالاً از مهمترین اصول حاکم بر باورهای مخصوصاً کارگزاران، البته این اصل مخصوص به کارگزاران نیست شامل همگان می‌شود، ولی خوب شامل شکرگزاران هم می‌شود. چون کارگزاران بیشتر در معرض چنین حالتی هستند. چون در معرض این هستند که احساس کنند بهتر از دیگران‌اند. مثلاً طرف قاضی است و می‌گوید من هر کاری بخواهم می‌توانم بکنم، طوری که مثلاً احساس کند که این از او بهتر است چون کار او دست این قاضی است. یا مثلاً یک مسئولیتی در اداره دولتی دارد که خلاصه کار رعیه دست این مسئول است و می‌گوید هر کاری بخواهم می‌توانم بکنم. می‌توانم کار شما را راه بیندازم و می‌توانم این کار را نکنم. خود این احساس احساسی است که با شرایط حاکمیت

۱. البته گفتیم چون در مقام استیعاب روایات نیستیم و لذا به کمترین مثال از روایات بسنده می‌کنیم.

اسلامی سازگار نیست. کارگزار اسلامی نباید چنین احساسی داشته باشد که یک برتری بر دیگران دارد، چون مراجعین به او احتیاج دارند و او چنین احتیاجی ندارد. حالا که احتیاج ندارد پس این برتری از او است و دست بالا را دارد؟ خیر، اینطور نیست. کارگزار چنین حقی ندارد که چنین باوری داشته باشد. یکی از اصولی که قبلاً گفتیم اینکه باید کارگزاران احساس کنند که خدمتگزاران مردم هستند. در عهدنامه مالک اشتر این عبارت آمده است^۱. حضرت امیر صلوات الله تعالی علیه در نامه‌ای که به مالک اشتر نوشتند در عهدنامه که نامه ۵۳ نهج البلاغه است خطاب به مالک اشتر می‌فرمایند:

«وَإِذَا أَحَدٌ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أَتَبَّهُ أَوْ مَخِيلَةً فَانْظُرْ إِلَى عَظَمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ وَفُودَتِهِ مِنْكَ عَلَى مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ فَإِنَّ ذَلِكَ يُطَامِنُ إِلَيْكَ مِنْ طَمَاحِكَ وَيَكْفُ عَنْكَ مِنْ غَرَبِكَ وَيَفِيءُ إِلَيْكَ بِمَا عَزَبَ عَنْكَ مِنْ عَقْلِكَ»^۲؛

می‌فرماید اگر چنین خیالی، چنین تصویری برای تو پیش آمد در نتیجه سلطنتی که داری، در نتیجه این جایگاه برتری که در دستگاه و تشکیلات دولتی داری، هرگاه یک ابهتی و حالتی از عظمت و حالتی از برتری، حالتی از دست بالا داشتن به تو دست داد فکر کن که خدایی وجود دارد که از تو برتر است. مالک اصلی خداست. حاکم اصلی خداست و تو بنده‌ای هستی در برابر آن حاکم برتر و اینکه خدا می‌تواند اگر بخواهد تو رو مجازات کند، آگه بخواهد بلایی سرتو بیاورد؛ در نتیجه این حالتی که تو داری، که خودت را برتر می‌دانی، خدا می‌تواند این کار بکند. می‌تواند از تو جایگاهی که داری را سلب کند؛ تو جایگاهی داری که مردم به تو احترام می‌گذارند. اختیاراتی به تو داده شده، قدرتی به تو داده؛ در یک لحظه یک اتفاقی می‌افتد این قدرت را از تو می‌گیرند. رئیس بودی خلع می‌شوی، اوضاع عوض می‌شود، تو را جابه‌جا می‌کنند یا کنارت می‌گذارند. خدا بخواهد این کار را می‌کند. متوجه باش! قدرتی دارد که تو در مقابل قدرت او هیچ کاری از تو بر نمی‌آید. اگر خدا بخواهد تو را دگرگون خواهد کرد. اگر خوب باورت بیاید که خدا روی سر توست، قدرت از آن اوست و در برابر قدرت او ضعیف و ناتوان هستی، این حالت، تصور بزرگی را از تو کاهش می‌دهد و باد تو را خالی می‌کند به تعبیر دیگر. این بلندپروازی تو را قیچی می‌کند که دیگر خودت را بالاتر ندانی. این حالت تندرویی که به تو دست داده که خودت را بالاتر می‌دانی یک نوع تندرویی و از حد گذراندن است. این حالت گذر از حد را از تو می‌گیرد. «غرب» یعنی شدت یا حدت یا خلاصه از حد گذراندن. و موجب این می‌شود که آن قسمتی از عقل تو که در نتیجه این تکبر از دست تو رفته است جبران شود. چون این نوع تکبر، در حقیقت، نوعی کمبود عقلی است. «يَفِيءُ إِلَيْكَ» یعنی يرجع الیک. «عَزَبَ» یعنی «غاب». آنچه از عقل تو غایب شده و کاسته شده، به تو برمی‌گردد وقتی که توجه کنی که خدای بزرگی روی سر تو وجود دارد و تو در برابر عظمت خدا چیزی نیستی و این حالت به اصطلاح باد و رومی که به تو دست داده و تصور بزرگی و جایگاه برتر پیدا کردی، این از تو گرفته می‌شود. همین عبارت «وَيَفِيءُ إِلَيْكَ بِمَا عَزَبَ عَنْكَ مِنْ عَقْلِكَ» این نشان می‌دهد که یک نوع عقل‌گریزی و نقص عقل است که اگر به انسان دست بدهد. که معلوم می‌شود از نظر شرعی چنین حالتی مورد ردع قرار گرفته است.

۱. البته چند فراز مربوط به این مطلب است که ما به این فراز اشاره می‌کنیم.

۲. نهج البلاغه؛ ص ۴۲۸.

ادامه بحث را هفته آینده دنبال خواهیم کرد ان شاء الله.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین